



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ آذر ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

موضوع جزئی: معنای عدالت - ادله مسلک چهارم (صحیحه ابن ابی یعفور) مصادف با: ۵ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۴۵

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در استدلال به صحیحه عبدالله بن ابی یعفور بود؛ عرض شد که بعضی به این روایت استدلال کرده‌اند که عدالت عبارت است از ملکه نفسانیه لکن غیر از این مطلب مباحثی راجع به خود این روایت مطرح است و باید در مورد فقرات مختلف این روایت بحث شود تا به نتیجه‌ی نهایی برسیم.

قرائن مقدمه اول:

بحث در مورد سؤالی بود که راوی از امام (ع) می‌پرسد «بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ» این سؤال به حسب ظاهر سؤال از طریق شناخت عدالت است چون می‌گوید به چه چیزی عدالت شناخته می‌شود و از مفهوم عدالت سؤال نکرده و نگفته "العدالة ما هي" لکن به واسطه قرائنی این سؤال، سؤال از مفهوم و حقیقت عدالت است نه سؤال از راه‌های شناخت عدالت؛ دو قرینه بیان شد و سه قرینه دیگر هم وجود دارد که مجموعاً پنج قرینه است. در اینجا چهار قرینه داخلی و یک قرینه خارجی داریم که به واسطه این قرائن می‌توان ادعا کرد که سؤال راوی سؤال از مفهوم و حقیقت عدالت است. در جلسه گذشته به دو قرینه اشاره‌ای داشتیم. البته به این نکته باید توجه داشت که بر فرض هم که ثابت شود این سؤال از حقیقت عدالت است باز هم برای اثبات مطلوب کافی نیست چون مطلوب آن است که عدالت ملکه نفسانیه است.

قرینه اول: قرینه اول این بود که ستر و عفاف و کف النفس، اینها همه از صفات نفسانی است و لذا نمی‌تواند طریق شناخت عدالت قرار بگیرد چون لازمه‌ی اینها طریق باشند این است که حقیقت عدالت وراء این امور باشد که دیگر نمی‌توان به آن ملتزم شد و کسی هم به آن ملتزم نشده است چون بالاخره عدالت یا حسن ظاهر یا عدم ظهور فسق یا عمل و یا ملکات نفسانی است و چنانچه خود این ملکات بخواهند طریق برای یک امر دیگر باشند، این قابل قبول نیست. پس ذکر این امور فی نفسه نشان می‌دهد سؤال راوی از مفهوم عدالت است که امام (ع) هم این امور را ذکر می‌کنند.

قرینه دوم: قرینه دوم عبارت «وَالدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كَلْمٌ» بود یعنی می‌گوید دلالت و طریقت بر آن به این امور است پس صریح در اینکه در مقام بیان طریق است. البته مهم این است که طریق به چه چیزی است؛ در مورد "ذلک" دو احتمال وجود دارد: احتمال اول اینکه ذلک اشاره به عدالت باشد. یعنی طریق به سوی عدالت باشد که طبق این احتمال معنای عبارت این است: «أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عِيُوبِهِ الْخ» بدین معنی که اینها طریق برای خود عدالت هستند. حال اگر قرار باشد جمله‌ی قبلی «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالْعَفَافِ» برای بیان طریق باشد لازم می‌آید اینجا امام (ع) دو طریق برای عدالت گفته باشد: یک طریق برای

عدالت عبارت است از ستر و عفاف و کف نفس و در این جمله امام می‌فرماید طریق دیگر برای عدالت عبارت است از «أن یکون ساتراً لجميع عیوبه». پس اگر ذلک را به عدالت برگردانیم لازمه‌اش این است که همان گونه که ساتر بودن لجميع عیوب طریق است باید گفت جمله قبلی هم طریق برای عدالت است و این طریق و آن طریق در کنار هم به عنوان طرق عدالت ذکر شده باشند. اشکال این احتمال این است که این جمله «أن یکون ساتراً لجميع عیوبه»، شامل بخش اول یعنی ستر و عفاف و کف نفس هم هست.

به عبارت دیگر این بخش دوم اعم از بخش اول است لذا ذکر بخش اول به عنوان طریق لغو است؛ اینکه یکبار گفته شود راه شناخت عدالت عبارت است از ستر و عفاف و دوباره بگویند راه دیگر شناخت عدالت عبارت است از ستر جميع العیوب که این هم اشاره به عیوب عرفی دارد و هم اشاره به عیوب شرعی (که بعضی مروث را از این بخش استفاده کرده‌اند) پس چون این بخش دوم شامل بخش اول هم می‌شود لذا ذکر بخش اول لغو است. پس طبق این احتمال که مرجع ذلک خود عدالت باشد نتیجه این است که «أن تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ» نمی‌تواند بیان برای طریق ثبوت عدالت باشد لذا برای بیان مفهوم و حقیقت عدالت است نه بیان طرق شناخت عدالت.

احتمال دوم اینکه «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكِ كَلْمٌ» به ستر و عفاف و کف رجوع کند یعنی و الدلالة على الستر و العفاف که ستر و عفاف طریق به سوی عدالت می‌باشند نه اینکه خود عدالت باشند. طبق این احتمال اگر بخواهد بخش اول طریق به سوی عدالت باشد نه خود عدالت لازمه‌اش آن است که معنای این عبارت «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكِ كَلْمٌ» این باشد: "و الطريق على الطريق الى العدالة بأن یکون ساتراً لجميع عیوبه" این هم خیلی بعید به نظر می‌رسد که امام (ع) یک طریق بگویند و بعد طریقی برای آن طریق ذکر کنند.

سؤال: یک اشکالی اینجا به ذهن می‌رسد و آن اینکه بعدی ندارد که سؤال از راه‌های شناخت عدالت باشد و امام آنها بیان می‌کنند که ستر و عفاف و کف نفس هستند و بعد برای شناخت بهتر این طرق امام طریقی را ذکر می‌کند که آن یکون ساتراً الخ و این را توضیح می‌دهند.

استاد: این چیزی جز پیچیده‌تر کردن مطلب نیست؛ اینکه یک راه برای شناخت عدالت ذکر شود و دوبار یک راه برای آن راه نشان داده شود، این بعید است. امام می‌توانست از همان ابتدا به این طریق علی‌الطریق اشاره کند و دیگر لازم نبود ابتدا یک طریقی را ذکر کند و پس از آن طریقی را بر آن طریق بیان کنند. لذا جمله «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكِ كَلْمٌ» خودش یک قرینه بر این است که مراد سائل از سؤال «بِمَ تَعْرِفُ عَدَالََةَ الرَّجُلِ» سؤال از مفهوم و حقیقت عدالت است.

قرینه سوم:

تعبیر به معرفت در سؤال و تعبیر به دلالت در این جمله شاهد است بر اینکه سؤال از حقیقت عدالت است؛ به این بیان که در سؤال آمده «بِمَ تعرف» و در جواب از جمله اول می‌فرماید: «أن تعرفوه...» و در جمله بعدی هم می‌فرماید: «و يعرف...» تعبیر موقت در مورد شناخت حقیقت یک چیز انطباق است. اما در اینجا تعبیر به دلالت و دال و راهنما می‌کنند که با طریق انطباق و سازگارتر است. لذا خود این اختلاف در تعبیر نشان می‌دهد که از معرفت حقیقت عدالت است.

قرینه چهارم:

اگر سؤال از طریق معرفت عدالت بود نه خود عدالت دیگر ذکر آن تعرفوه معنی نداشت بلکه باید می فرمود "الستر و العفاف" نه اینکه معروفیت به ستر و عفاف را بیان کند.

ممکن است کسی بگوید که آن تعرفوه یعنی اینکه کسی معروف به ستر و عفاف باشد که این همان حسن ظاهر می شود. بر این اساس معروفیت و اشتها به ستر و عفاف طریق به سوی عدالت است. اگر این احتمال هم پذیرفته شود باز هم منافاتی ندارد که سؤال از حقیقت عدالت باشد.

پس قرینه چهارم این می شود که ما می گوئیم اینجا سؤال از مفهوم عدالت است چون اگر سؤال از طریق شناخت عدالت بود دیگر ذکر آن تعرفوه معنی نداشت پس نفس ذکر آن تعرفوه قرینه بر این است که این مراد سؤال از حقیقت عدالت است.

قرینه پنجم:

این قرینه یک قرینه خارجیه می باشد و آن اینکه به طور کلی عدالت در مواردی زیادی در آیات قرآن استعمال شده و بین پیروان اهل بیت (ع) و اهل سنت و در مورد آن اختلاف بوده آثار زیادی بر آن مترتب شده لذا با توجه به اهمیت این مسئله و اختلافاتی که راجع به حقیقت عدالت بوده بدیهی است که در درجه اول سؤال از مفهوم و حقیقت و ماهیت عدالت باشد چون اختلاف بر سر معنا و ماهیت عدالت بوده نه طرق شناخت آن.

پس به واسطه این قرینه خارجیه هم باید گفت که اینجا سؤال از مفهوم عدالت است.

به علاوه اگر ما تردید داشتیم که اینجا سؤال از مفهوم عدالت است یا سؤال از طریق عدالت؛ در درون بین این دو اصل آن است که سؤال از مفهوم عدالت باشد و نمی توان ادعا کرد مسئله عدالت مفروغ عنه بوده و سؤال از طریق کشف عدالت می کند. لذا به واسطه این پنج قرینه به این نتیجه می رسیم که سؤال راوی از مفهوم عدالت است.

اشکالات مقدمه اول:

اشکال اول: بر فرض بپذیریم که سؤال از مفهوم عدالت است و قرائن آن را ثابت کرد اما مشکله ای اینجا وجود دارد و آن اینکه چرا امام (ع) در پاسخ هم حقیقت عدالت را بیان کرده و هم طریق رسیدن به عدالت را بیان فرموده اند چون «وَالدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كَلْمٌ» به اعتراف مستدل صریح در بیان طریق است. اگر سؤال از حقیقت عدالت است چرا امام (ع) هم حقیقت عدالت و هم طریق شناخت آن را بیان کرده اند؟

پاسخ:

این اشکالی ندارد چون در روایات و لسان ائمه (ع) در موارد مختلف هر جا که سؤالی پرسیده شده بهانه ای برای بیان معارف از سوی اهل بیت (ع) شده است در اینجا نیز امام (ع) تفضل کرده و علاوه بر بیان حقیقت عدالت طرق شناخت عدالت را ذکر کرده اند. لذا این لطمه ای به استدلال به روایت نمی زند.

تا اینجا بر اساس قرائنی که بیان شد، ثابت شد که سؤال راوی از مفهوم عدالت است؛ حال باید بحث کنیم که ربط این مطلب با مدعای مستدل که حقیقت عدالت عبارت از ملکه نفسانیه است، چیست. ممکن است کسی بگوید که در جواب اموری ذکر شده که از جنس ملکه نیست لذا طبق این احتمال عدالت از اوصاف افعال خارجی است. لذا ما باید یک گام دیگری برداریم

تا مطلوب ثابت شود. باید از روایت این استفاده را بکنیم که عدالت عبارت است از ملکه نفسانی و همچنین یک مشکل بزرگی اینجا وجود دارد و آن اینکه وسط عبارات امام جمله‌ای فرموده که آن قطعاً از ملکات نیست و به نوعی مانع محسوب می‌شود و آن «اجتناب الکبائر» است و این همان چیزی است که مرحوم آقای خویی فرمودند که عدالت عبارت است از اجتناب عن المعاصی و اتیان الواجب؛

بحث جلسه آینده: ما باید از فقراتی از روایت استفاده کنیم که عدالت عبارت است از ملکه نفسانی و بعضی جمله‌ها را که می‌تواند مانع استدلال باشد را باید توجیه کنیم که إن شاء الله در جلسه آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

تذکر اخلاقی: اقسام شیعه

روایتی است از امام صادق علیه السلام که حضرت می‌فرمایند: «الشَّيْعَةُ ثَلَاثٌ مُّحِبٌّ وَادٌّ فَهُوَ مِنَّا وَ مُتَزَيِّنٌ بِنَا وَ نَحْنُ زَيْنٌ لِّمَنْ تَزَيَّنَ بِنَا وَ مُسْتَأْكِلٌ بِنَا النَّاسَ وَ مَنْ اسْتَأْكَلَ بِنَا افْتَقَرَ»^۱.

شیعه و پیروان ما سه دسته هستند: یک دسته اهل محبت و مودت به ما هستند یعنی قلباً ما را دوست دارند و مودت به ما دارند؛ این محبت و مودت واقعی آثاری دارد از جمله تبعیت، پیروی و اینکه انسان اعمال و رفتارشان رنگ و بوی اهل بیت (ع) پیدا کند.

دسته و گروه دوم کسانی هستند که اسم ما اهل بیت بر آنهاست اما خیلی محب و وادّ نیستند؛ اسماً شیعه هستند و رسماً شیعه نیستند ما نیز زینت آنها هستیم که البته از ما نیستند.

دسته و گروه سوم کسانی که با ما و به بهانه ما ارتزاق می‌کنند و این را یک وسیله‌ای برای دنیای خودشان قرار داده‌اند که چنین افرادی همیشه نیازمند و فقیر باقی خواهند ماند.

هر سه قسم شیعه هستند اما شیعه واقعی کسی است که محبت و مودت واقعی دارد و همه زندگی و اعمال و رفتارشان باعث زینت اهل بیت (ع) است؛ امام صادق (ع) می‌فرماید به گونه‌ای عمل کنید که وقتی راه می‌روید بگویند هذا جعفری^۲. قسم دوم به دنبال زینت خود از طریق ائمه هستند ولی به دنبال ارتزاق از نام و اسم آنان نیستند اما قسم سوم که حضرت اثر وضعی این عمل آنها را بیان می‌کند.

این واقعاً خیلی مهم است که نگاه انسان نسبت به اهل بیت (ع) چگونه است. اهل سنت هم نسبت به قرآن این گونه هستند یعنی بعد از رحلت پیامبر تمسک به قرآن زیاد بود اما قرآن ناطق را کنار گذاشتند هرچند صوت قرآن بلند بود در هر خانه و مسجدی. ما شیعیان هم سرنوشتمان گاهی این گونه است؛ پیروی از اهل بیت فقط به این نیست که تبلیغات کنیم و علم و بیرق برداریم و سر و صدا کنیم بلکه در عین اینکه می‌توانیم اینها را در اوج خودش داشته باشیم اما ممکن است از کسانی باشیم که استیکال از اهل بیت داریم. کسی ممکن است چند صباحی از اهل بیت این استفاده را بکند ولی این نیاز کسی را بر طرف نمی‌کند و همیشه نیازمند باقی می‌ماند.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۳، حدیث ۶۱.